

فانوس ها ...

فریدون گیلانی

[gilani@f-gilani.com](mailto:gilani@f-gilani.com)

توپخانه ای وجود ندارد  
صدای تو در تنگه تنها مانده  
بازی در آب غرق شده است  
غریبه ها چنان در شهر اردو زده اند  
که انگاری آدم  
گردباد سرگردان است

از آن دسته گل عکس بگیرد  
باغ در مرکز عاطفه مخفی شده  
پیاده رو به زبان بعد از ظهر حرف می زند  
و خیابان  
به آدم ربایان احترام می گذارد

کلاه تان را بردارید  
مقبره ها را رنگ کرده اند  
زائران می دانند  
که عروسک را باد برده است  
دروازه ها فاتحه ی شهر را خوانده اند  
دست های ساده اعتماد را در جیب گذاشته اند

معجزه ای وجود ندارد  
اگر نگاهی به صحنه بتابد  
بازیگران را به تخت می بندند

هیچ قراری نمی گذارم  
چهارراه ها به امنیت تجاوز کرده اند  
اگر بادی گرفت  
بی خبر با خاطراتم راه می روم  
دفتر حرف هایم امسال سبز نشده  
و کسی به ریشه ها آب نداده  
موسیقی آرام تمام شده است

صداها را به درخت بسته اند  
اگر راه را گم کرده اید  
از این همیشه امضا بگیرید  
کوه ها را شکسته اند

سایه که بر خاک نشست  
تصویرها را  
از پناهگاه در آورید  
کسی برای بیابان دست تکان نمی دهد  
باغ را  
باید از کتاب در آوریم  
فانوس ها  
در تاریکی گم شده اند .

تیرماه ۱۳۸۵